

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020718**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: حقیقت وضع /مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات سابق به بررسی حقیقت وضع تعیینی و تعیّنی پرداخته و گفتیم حقیقت این دو با یکدیگر متفاوت است. وضع تعیینی عبارت است از بناگذاری قلبی بر نشانه بودن لفظ برای معنا تا این لفظ واقعاً نشانۀ معنا شود؛ این بناگذاری از مقولۀ سبب است اما وضع تعیّنی تنها در مسبب یا همان نتیجة الوضع با وضع تعیینی شبیه است لذا بر خلاف وضع تعیینی سبب اختیاری در آن وجود ندارد.

در این جلسه به تبیین حقیقت وضع استعمالی که یکی از گونه­های وضع تعیینی به شمار می­رود خواهیم پرداخت.

# حقیقت وضع استعمالی

در جلسات سابق گفتیم حقیقت وضع تعیینی عبارت است از بناگذاری قلبی؛ البته این بناگذاری قلبی برای این که به هدفش \_یعنی نشانه­سازی لفظ برای معنا\_ برسد، باید ابراز شود. این ابراز می­تواند در قالب یک جملة انشائی مثل «سمیت ابنی زیداً» باشد و می­تواند در قالب یک استعمال صورت پذیرد که این استعمال در واقع، مرحلۀ ابراز آن بناگذاری قلبی تلقی می­شود. البته برای تحقق هدف واضع، مراحل دیگری نیز وجود دارد که سابقاً به آن اشاره کردیم؛ مثلاً بعد از ابراز بناگذاری قلبی لازم است دیگران نیز از این وضع پیروی نموده و در مسیر آن قدم بگذارند تا این وضع، به هدف خودش برسد و لفظ، نشانة معنا شود.

مرحوم شهید صدر در اینجا بحث­های متنوعی را پیرامون وضع استعمالی مطرح کرده­اند که از آن­ها عبور نموده و تنها به قسمت کوتاهی از بحث ایشان می­پردازیم.

## طرح یک اشکال در وضع استعمالی: غلط بودن استعمال به هدف تحقق وضع

محقق خراسانی این بحث را مطرح نموده­اند که استعمالی که به انگیزۀ شکل­گیری وضع انجام شود، نه استعمال حقیقی است و نه استعمال مجازی. [[1]](#footnote-1)

استعمال حقیقی نیست چون لفظ در معنای موضوع­له استعمال نشده است چون هنوز وضعی وجود ندارد تا استعمال در معنای موضوع­له معنا داشته باشد.

چنین استعمالی، از قبیل استعمال مجازی نیز محسوب نمی­شود؛ مجازی نبودن آن به دو شکل قابل تقریب است:

1. تقابل استعمال حقیقی و مجازی، از قبیل تقابل عدم و ملکه است پس استعمال در غیر ما وضع له تنها در جایی که موضوع­له وجود داشته باشد، استعمال مجازی محسوب می­شود؛ اما اگر اصلاً موضوع­له وجود نداشته باشد، عدم استعمال در ما وضع له از قبیل سالبه به انتفای موضوع است لذا به آن استعمال مجازی گفته نمی­شود.
2. در استعمال مجازی، وجود علاقه بین معنای حقیقی و معنای مستعمل­فیه شرط است لذا اگر معنای حقیقی نداشته باشیم، طبعاً علاقۀ بین معنای حقیقی و مستعمل­فیه نیز نخواهیم داشت.

### پاسخ اول: صحیح بودن استعمالی که استحسان طبع دارد

گویا محقق خراسانی بیشتر ناظر به تقریب دوم است. ایشان در پاسخ به اشکال ذکر شده می­فرماید: در صحت استعمال، وجود علاقه شرط نیست و مجرد استحسان طبع کفایت می­کند بنابراین مشکلی در مسأله نیست.[[2]](#footnote-2)

### پاسخ دوم: کفایت استعمال غلط برای ابراز بناگذاری قلبی

اصل مطلب نکته­ای است که در لابلای فرمایش مرحوم آقای صدر نیز به چشم می­خورد مبنی بر این که نیازی به پاسخ محقق خراسانی نیست؛ فرض می­کنیم چنین استعمالی نه حقیقی است و نه مجازی بلکه غلط است؛ چه مانعی دارد واضع، با یک استعمال غلط بناگذاری قلبی خود را ابراز نماید. اگر تنها استعمالات صحیح را واجد صلاحیت ابراز بناگذاری بدانیم مطلب به همین شکل است اما وجهی ندارد، تنها استعمالات صحیح را واجد صلاحیت بدانیم چون آنچه مهم است وجود قرینه بر آن است که این استعمال به منظور ابراز بناگذاری انجام شده است لذا با وجود قرینه حتی اگر هم این استعمالات را در زمرۀ استعمالات غلط قرار دهیم مانعی در شکل­گیری وضع استعمالی تلقی نمی­شود. فرض این است که قرائنی همچون نام نداشتن بچه، و این که تا کنون کلمۀ زید در مورد این بچه به کار نرفته و این که الآن زمینۀ نامگذاری بچه وجود دارد، در مقام فراهم است لذا با وجود این قرائن، روشن می­شود مقصود متکلم از بکار بردن جملۀ «زید را به من بده» آن است که بناگذاری قلبی خود را ابراز نماید و بگوید من نام این بچه را زید گذاشتم خواه این استعمال صحیح باشد و خواه غلط؛ چون غلط بودن یا صحیح بودن استعمال دخالتی در جنبۀ مبرِز بودن آن ندارد.

### پاسخ سوم: حقیقی بودن استعمالات هم­زمان با وضع

مرحوم شهید صدر پاسخ دیگری را مطرح می­کنند مبنی بر اینکه همین مقدار که هم­زمان با این استعمال، وضع نیز محقق می­شود، برای حقیقی بودن استعمال کافی است پس این استعمال در زمرۀ استعمالات حقیقی قرار دارد.[[3]](#footnote-3) به عبارت دیگر برای این که استعمال، حقیقی باشد، لازم نیست قبل از آن وضع انجام شده باشد بلکه اگر هم­زمان با آن نیز وضع صورت گرفته باشد، برای حقیقی بودن استعمال کفایت می­کند.

وقتی در تعریف استعمال حقیقی گفته می­شود «استعمال حقیقی، یعنی استعمال در ما وضع له» مقصود چیست؟ اولاً به تعبیر برخی آقایان «تعلیق الحکم علی الوصف مشعرّ بعلیّته» لذا وقتی می­گوییم استعمال اللفظ فی الموضوع له، یعنی استعمالی که ناشی از موضوع­له بودن است؛ به عبارت دیگر موضوع­له بودن باید منشأ شکل­گیری استعمال شده باشد، لذا مجرد هم­زمان بودن استعمال با وضع، کفایت نمی­کند.

افزون بر اینکه برای فهم برخی واژه­ها و اصطلاحات لازم است خصوصیات و ویژگی­های مورد را در نظر گرفت؛ به چه علت آقایان، استعمالات را به دو گونۀ حقیقی و مجازی تقسیم نمودند؟ چه تفاوتی بین این دو گونه استعمال وجود داشته که منشأ این تقسیم­بندی شده است؟ نکتۀ این تقسیم­بندی می­تواند چنین باشد که گاهی لفظ به تنهایی در یک معنا به کار می­رود ولی گاهی به مدد قرینه، در یک معنا به کار می­رود. به عبارت دیگر استعمال حقیقی ناشی از وضع است اما استعمال مجازی ناشی از مجرد وضع نیست بلکه وضع به مدد قرینه منشأ آن می­باشد. آقایان به دلیل این که بین این دو استعمال، تفاوت­هایی را درک کردند دو نام برای این دو گذاشته­اند. پس نامگذاری استعمال حقیقی و مجازی، به جهت تفاوتی بوده که در این دو گونه استعمال درک می­شده و تفاوت این دو پدیده، در آن است که در یکی، استعمال معلول مستقیم وضع است لذا نیاز به قرینه ندارد؛ اما در دیگری، استعمال معلول مستقیم وضع نیست بلکه معلول وضع به علاوۀ قرینه است.

با عنایت به این مطلب مجرد هم­زمانی استعمال با وضع، بدون اینکه این استعمال ارتباطی با آن وضع داشته باشد، ربطی به نامگذاری آن به حقیقی و مجازی ندارد.

خلاصه اینکه علاوه بر اینکه به طور کلی در اینگونه تعابیر معمولاً وصف مشعر به علیت است و موضوع­له بودن در شکل­گیری استعمال دخیل است، در خصوص مورد نیز این نکته وجود دارد که تفکیک و تقسیم استعمال به حقیقی و مجازی، به جهت آن است که گاهی استعمال، معلول مباشری وضع است و نیازی به قرینۀ خارجی یا داخلی ندارد؛ اما گاهی، نیاز به قرینه دارد؛ بنابراین استعمالی که اساساً ارتباطی به وضع مورد نظر ندارد، و صرفاً با آن هم­زمان شده، مشمول هیچ یک از این دو قسم نیست یعنی نه استعمال حقیقی است نه استعمال مجازی؛ پس فرمایش محقق خراسانی کاملاً متین است.

البته پیش­تر گفتیم که اصل این مطلب مشکلی برای ما ایجاد نمی­کند چون حتی اگر این استعمال، غلط باشد نیز مانعی ندارد واضع در قالب یک استعمال غلط بناگذاری قلبی خود را ابراز نماید.

اگر شخصی بخواهد یک صیغه­ای را انشاء کند، چنانچه با تعبیری که عرفاً غلط است این کار را انجام بدهد انشاء خود را ابراز کرده هر چند ممکن است احکام شرعی مترتب بر صیغۀ مورد نظر، بر این صیغۀ غلط جاری نباشد اما عدم ترتیب احکام شرعی، بحث دیگری است. مثلاً در بحث انشای صیغۀ نکاح و سائر عقود، این بحث مطرح است که آیا صحیح خواندن صیغه، شرط ترتیب احکام شرعی بر آن است یا نه؟ ولی این بحث­ها، بحث­های دیگری است که به بحث ما ربطی ندارد؛ در آنجا بحث در این است ممکن است عرف یا شرع صحیح خواندن صیغه را شرط ترتیب اثر آن بدانند، که در همانجا نیز برخی این اشتراط را منکرند و می­گویند همین مقدار که صیغۀ خوانده شده مفهِمه باشد برای ترتیب اثر کفایت می­کند.

به هر حال حتی اگر در بحث اشتراط صحت صیغه برای ترتیب اثر آن، صحیح بودن صیغه را شرط بدانیم به جهت آن است که یک اثر عقلائی یا اثر شرعی بر این صیغه مترتب می­شود اما در ما نحن فیه کاری به احکام شرعی صیغه نداریم بلکه تنها هدفمان آن است که بناگذاری قلبی را به نحوی ابراز کنیم تا این ابراز مقدمه­ای باشد برای پیروی اشخاص از آن تا در نهایت این لفظ، واقعاً نشانۀ معنا شود؛ لذا حتی اگر ابراز، در قالب استعمال غلط تحقق پیدا کند، واضع به هدف خودش می­رسد.

در اینجا بحث اقسام سه­گانۀ وضع را تمام می­کنیم.

# نظریة الإستعمال

بحث بعدی، بحثی است که مرحوم شهید صدر تحت عنوان نظریة الإستعمال مطرح نموده است[[4]](#footnote-4). ایشان \_با عنایت به این که ترتیب بحث ما با ترتیب بحث ایشان متفاوت است\_ می­فرماید: ما یک استعمال داریم و یک دلالت داریم؛ لفظی را که برای رساندن معنا به کار می­گیریم، دو حیثیت دارد:

1. یک حیثیتش با شخص به کار گیرندۀ لفظ در ارتباط است که استعمال نام دارد.
2. حیثیت دیگرش با مخاطب در ارتباط است که دلالت نام دارد؛ به عبارت دقیق­تر دلالت، رابطۀ لفظ با مخاطب است.

البته تعریف ایشان از دلالت، ناشی از تصویری است که ایشان در حقیقت وضع دارند چون ایشان حقیقت وضع را از مقولۀ تصور دانستند؛ اما اگر کسی دلالت را از مقولۀ دلالات تصدیقی بگیرد، شخص به کار گیرنده نیز به نحوی از انحاء در خود دلالت نقش پیدا می­کند. در آینده به تحلیل حقیقت دلالت خواهیم پرداخت. مرحوم آقای صدر ابتداء به بحث دلالت[[5]](#footnote-5) و سپس به بحث استعمال پرداخته است و دلالت را بیشتر از زاویۀ تبعیت یا عدم تبعیّت آن از ارادۀ متکلم مورد بررسی قرار داده است.

## مراحل اراده در کلام

ایشان در تبیین حقیقت استعمال می­فرمایند ما سه گونه اراده داریم:1- ارادۀ اسعمالی-2-ارادۀ تفهیمی-3- ارادۀ جدی.

### حقیقت ارادۀ استعمالی

ایشان می­فرمایند وقتی انسان لفظ را به کار می­برد حتی اگر در مقام افهام معنا هم نباشد، ارادۀ استعمالی شکل گرفته است؛ پس ارادۀ استعمالی تابع قصد افهام نیست. ایشان در توضیح ارادۀ استعمالی می­فرمایند متکلم لفظی را اراده کرده­ است که این لفظ دال بر معنا است هر چند متکلم قصد دلالت­گری آن را نداشته باشد ولی همین مقدار که این لفظ دال بر معنا باشد برای شکل­گیری ارادۀ استعمالی کافی است؛ پس در نظر ایشان، ارادۀ تکلم به لفظ دال، همان ارادۀ استعمالی است.

### حقیقت ارادۀ تفهیمی

گاهی فراتر از تکلم به لفظ دال، قصد تفهیم معنا به مخاطب نیز وجود دارد که به آن ارادۀ تفهیمی اطلاق می­شود.

### حقیقت ارادۀ جدّی

در مرحلۀ بعد یک سری اهداف نوعیه­ در هنگام استعمال وجود دارد که گاهی متکلم به هنگام استعمال، تحقق آن هدف نوعیه را در نظر دارد.

مثلاً به هنگام طلب، یک اراده­ای در نفس طالب ایجاد شده که سبب بکار گیری صیغۀ طلبیه شده است؛ گاهی استعمال صیغۀ طلبیه با طلب واقعی همراه است که هدف نوعیۀ صیغۀ طلبیه بوده و ارادۀ جدی نام دارد.

یا مثلاً در اخبارات، گاهی متکلم، افهام یک واقعه به مخاطب را در نظر دارد که به آن ارادۀ جدی می­گویند؛ اما گاهی در مقام شوخی و هزل بوده و قصد جدّی برای ایجاد اعتقاد برای مخاطب را ندارد؛ البته مراد از اعتقاد، اعتقاد مخاطب به معتقد بودن گوینده است ولو اعتقاد به خارجیت داشتن واقعۀ مخبر عنه پیدا نکند.

یا مثلاً جملات استفهامیه، نوعاً به هدف استفهام حقیقی شکل می­گیرد که ارادۀ جدی نام دارد؛ اما گاهی به هدف استفهام حقیقی نبوده و هدف از آن، اموری دیگر غیر از استفهام حقیقی هستند.

این تحلیلی است که مرحوم شهید صدر برای مراحل اراده مطرح نموده­اند.

مرحوم شهید صدر همچنین می­فرمایند در همان مرحلۀ اول که گوینده، لفظ را به کار می­برد و لفظ، دال بر معنا می­شود، این دلالت استعمالی همان دلالت وضعیه است و مراحل بعدی، مراحل دیگری است که به دلالت­گرهای دیگری نیازمند است؛ پس آن دلالتی که مستقیماً از وضع سرچشمه می­گیرد دلالت استعمالی است.

## بررسی تحلیل مرحوم شهید صدر از مراحل اراده

در اینجا چند مرحله بحث وجود دارد.

### هدف واضع از وضع: انتقال تصدیق نه صرف تصور

اولاً باید دید هدف واضعان از وضع چیست؟ آیا هدف واضعان از وضع آن است که صرفاً این لفظ معنایی را به ذهن مخاطب منتقل کند؟ ما سابقاً این نکته را متذکر شدیم که اگر در وضع­های اِفرادی بپذیریم که هدف از وضع، مجرد تصور معنا در ذهن است، اما در وضع­های ترکیبی نمی­توان چنین مطلبی را پذیرفت چون در مفادات ترکیبی و اِسنادات تام، مرتبه­ای تصدیق وجود دارد که می­خواهیم آن را به ذهن مخاطب منتقل کنیم.

البته مقصود از تصدیق در اینجا، این نیست که لزوماً قصد المعنی را به مخاطب منتقل کنیم. سابقاً این نکته را توضیح دادیم که دلالت تصدیقی به دو گونه قابل تحلیل است:

1. گونۀ اول آن است که متکلم می­خواهد قاصد بودن خودش نسبت به معنا را به ذهن مخاطب منتقل کند. به طور مثال بنابر مسلک تعهّد، متعهد می­شویم تنها در صورتی لفظ را بیاوریم که معنا را قصد کرده باشیم لذا از آوردن لفظ معلوم می­شود متکلم قصد المعنی داشته است؛ طبق این تحلیل طرف ملازمه که قرار است به ذهن مخاطب منتقل شود قصد المعنی است. تصدیق به معنای قصد المعنی مقصود ما نیست.
2. گونۀ دیگر تصدیق آن است که خود معنا را به مخاطب منتقل می­کنیم نه قصد المعنی را اما خود معنا به دو شکل است؛ گاهی خود معنا از سنخ تصور است و گاهی از سنخ تصدیق است و تصدیق به هر حال یک عملیاتی است که در ذهن متکلم شکل گرفته و متکلم می­خواهد مشابه آن را به ذهن مخاطب منتقل کند. به طور مثال کسی که می­خواهد دروغ بگوید و اصلاً خودش به کلام خودش اعتقاد ندارد وقتی می­گوید «زید عادل» بین این اِسناد تام، و بین این که صرفاً کلمۀ »زید: یا «عادل» را به کار ببرد.تفاوت است. در وضع­های افرادی صدق و کذب مطرح نیست چون این­ها واژگان اِفرادی بوده و از مقولۀ تصور هستند بر خلاف «زید عادل« که از مقولۀ تصدیق است و صدق و کذب دارد. پس جملۀ »زید عادل» حتی در جایی که دروغ باشد، و حتی در صورتی که مخاطب نیز دروغ بودنش را بداند، منشأ شکل­گیری یک قضیه در ذهن مخاطب می­شود.

تکمیل این بحث را آینده موکول می­کنیم.

سؤال: تصور قضیۀ تصدیقیه که صدق و کذب ندارد؟

پاسخ: خیر؛ متکلم نمی­خواهد تصور تصدیق را منتقل کند بلکه می­خواهد خود تصدیق را منتقل کند. ما دو سنخ جمله داریم. این مطلب را در آینده بیشتر توضیح می­دهیم.

خلاصه این که یک مرحله، آن است که ببینیم هدف از وضع چیست؟ ادعای ما آن است که در جملات تصدیقیه یک نوع قصد گوینده دخالت دارد ولو قصد گوینده به نحو اندماجی در معنا ملاحظه می­شود نه استقلالی. آنچه قصد گوینده در آن دخیل نیست، تصورات است \_البته بنابر غیر مسلک تعهّد\_؛ در تصدیقات قصد اخبار در خود معنا دخالت دارد و بین مفادات اِفرادی و مفادات ترکیبی یا همان اِسنادات تام فرق است.

نکتۀ دیگر آن است که وقتی شخصی لفظی را به کار می­برد و اصلاً قصد معنا نمی­کند \_یعنی آن چیزی که مرحوم آقای صدر نامش را ارادۀ استعمالی گذاشتند\_ صرف دلالت داشتن لفظ بر معنا هدف وضع نیست؛ اینکه مرحوم آقای صدر این اصل مفروض را مفروغ­عنه دانسته­اند که ما باید وضع را به گونه­ای معنا کنیم که توجیه­گر استعمالات بدون قصد معنا هم باشد، پیش­فرض صحیحی نیست. غرض از وضع تفهیم و تفاهم استد در جایی که من لفظ را بدون قصد معنا به کار می­برم \_خواه از قبیل مفاد اِفرادی باشد و خواه از قبیل مفاد ترکیبی\_ به غرض تفهیم و تفاهم است با این توضیح که مقصود از تفهیم و تفاهم، تفهیم و تفاهم بالفعل نیست. ممکن است شخصی در خلوت خودش شعری را بخواند؛ این نیز استعمال محسوب می­شود. مخاطبِ این استعمال می­تواند خود شخص باشد یعنی از یک حیث متکلم است و از حیث دیگر مخاطب است؛ همین مقدار برای تحقق استعمال کفایت می­کند. افزون بر این که ممکن است بگوییم استعمال به مواردی اطلاق می­شود که وقتی لفظ را به کار می­برم یک قضیۀ تعلیقیه شکل بگیرد مبنی بر این که اگر مخاطبی باشد به معنایش پی می­برد.

اما در جایی که شخصی لفظ را بدون قصد معنا به کار ببرد مانند کسی است که لفظ مهملی را به کار برده است یعنی هیچ یک از این­ها هدف وضع نیستند؛ هدف وضع آن است که لفظ مورد نظر بتواند معنایی را به ذهن مخاطب انتقال دهد پس وقتی من معنایی از این لفظ اراده نکردم در راستای هدف وضع قرار نگرفتم.

پس این که مرحوم شهید صدر این امور را ذیل دلالت استعمالیه قرار دادند، صحیح نیست.

سؤال: یعنی می­فرمایید چنین عملیاتی، استعمال نام ندارد؟

پاسخ: به هر حال این استعمال، هدف از وضع نیست؛ بحث بر سر الفاظ و اسم­گذاری نیست.

سؤال: هر چند چنین استعمالی هدف وضع نیست اما ثمرۀ وضع که هست؛ لذا بر اساس تفکیک بین هدف و ثمره می­توان آن را معلول وضع دانست؟

پاسخ: ثمره بودن اهمیت خاصی ندارد؛ بحث ما بر سر این است که وضع برای تحقق چه چیزی ایجاد شده است؟ وضع برای آن است که معنایی به ذهن مخاطب انتقال پیدا کند؛ این هدف از وضع است؛ لذا در جایی که قرار نیست هیچ معنایی به ذهن مخاطب منتقل شود اساساً پدیده­ای که ناشی از وضع باشد محسوب نمی­شود.

### دخالت قالب بودن لفظ برای معنا، در حقیقت استعمال

نکتۀ دیگر آن است که آنچه ایشان دلالت تفهیمی نامیدند، ما دلالت استعمالی می­دانیم ولی یک دلالت تفهیمی دیگری هم وجود دارد که قصد توضیح آن را داریم.

گاهی قسمتی از یک واژه، تداعی­گر یک معنا است. این مطلب را در قالب یک مثال بیان می­کنیم. یکی از صنائع ادبی، صنعت «زشت و زیبا» نام دارد. صنعت «زشت و زیبا» به این شکل است که گوینده در گام اول با الفاظش معنایی را به ذهن مخاطب منتقل می­کند و در گام دوم، با تکمیل لفظ، آن معنا را از ذهن مخاطب پاک می­کند. این صنعت انواع اقسامی دارد که برخی از مواردش بسیار رکیک است. ما به یک مثال نه چندان رکیک اشاره می­کنیم.

« ای فضل تو خر، فضل تو خر، فضل تو خروار ... » در این جمله، متکلم ابتداء مفهوم خر بودن مخاطب را به ذهن القاء می­کند اما در ادامه با اضافه نمودن لفظ «وار» معنای اول را از ذهن پاک نموده و در صدد است تا به مخاطب بگوید من لفظ «خر» را در معنای «خر» به کار نبردم بلکه این واژه جزئی از واژۀ «خروار» است.

بنابراین در استعمال یک نوع قالب بودن لفظ برای معنا شرط است. استعمال یعنی متکلم لفظ را قالب این معنا قرار دهد لذا اگر هم مخاطب به متکلم بگوید تو به من توهین کردی؛ متکلم در پاسخ می­گوید نه من گفتم فضل تو خروار است.

در این موارد گاهی خود متکلم به معنایی که لفظ ناقصش به مخاطب القاء کرده آگاهی دارد و اصلاً هدفش از استعمال نیز اخطار این معنا به مخاطب بوده است. مثلاً گاهی متکلم می­داند بخشی از لفظش، حامل معنای رکیکی است که از روی تعمّد این لفظ را انتخاب می­کند تا معنایش به ذهن مخاطب خطور کند.

اما گاهی متکلم توجه به این مطلب ندارد ولی به هر حال لفظش، لفظ رکیکی از آب در آمده است. در روایتی چنین وارد شده است که امام حسن علیه السلام از حمام بیرون آمدند؛ شخصی به ایشان عرض کرد: «طاب استحمامک»[[6]](#footnote-6)؛ در این تعبیر واژۀ «إست» به معنای نشیمنگاه می­باشد که معنای زننده­ای دارد لذا حضرت به او فرمودند تعبیرت، تعبیر خوبی نیست. در این مثال هدف متکلم، انتقال معنای زننده به ذهن مخاطب نبوده ولی به هر حال از روی نابلدی و نا آشنایی با ادبیات، واژه­ای را به کار برده است که ناخودآگاه چنین معنایی را به ذهن مخاطب منتقل می­کند.

بنابراین چه دلالت را تابع قصد تفهیم معنا بگیریم و چه دلالت را به معنای انفهام معنا بگیریم به هر حال گاهی اوقات تفهیم­ها یا انفهام­هایی صورت می­گیرد که از قبیل استعمال نیست چون متکلم لفظ را قالب برای آن معنا قرار نداده است.

استعمال پدیده­ای است که در کنارش پدیده­های دیگری نیز شکل می­گیرد؛ این پدیده­هایی که پیرامون استعمال شکل می­گیرند لزوماً خودشان از سنخ استعمال نیستند.

هم­اکنون به ذکر یک مثال دیگر پرداخته و توضیحش را به جلسۀ آینده موکول می­کنیم.

یک شخصی، در مورد سادات زواره شعری سروده و گفته است:

«سادات مکرم زواره، لطف همگی مزید بادا اولاد حسین اگر شمائید، حق با طرف یزید بادا»

شاعر می­گوید من توهین نکردم؛ مقصود از طرف یزید، یعنی همان امام حسین علیه السلام.

این نوع استعمالات نیز یک مدل خاصی است؛ گاهی یک ترکیب می­تواند قالب دو معنا باشد و این که قالب کدام معنا باشد، بستگی به قصد متکلم دارد. توجه به این نکته لازم است که در اینجا نیز ممکن است متکلم قصد تفهیم معنای دیگر را نیز نموده باشد پس می­تواند هر دو معنا را افهام کند ولی در عین حال لفظ را فقط قالب یکی از این دو معنا قرار دهد. بنابراین دائرۀ ارادۀ استعمالی، تنگ­تر از دائرۀ ارادۀ تفهیمی است.

نکته­ای که در جلسۀ آینده قصد تشریح آن را داریم عبارت از آن است که ما پدیده­های گوناگونی پیرامون پدیده استعمال داریم که برخی در عرض و برخی در طول استعمال هستند و احیاناً مورد تفهیم یا انفهام نیز قرار می­گیرند اما در عین حال استعمال نیستند؛ استعمال به گونۀ خاصی از این­ها اطلاق می­شود که در جلسۀ آینده به توضیح آن خواهیم پرداخت.

1. ر. ک: بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 101 [↑](#footnote-ref-1)
2. ر. ک: بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 101 [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 101 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 129 [↑](#footnote-ref-4)
5. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 117 [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏6 / 500 / باب الحمام ..... ص : 496 [↑](#footnote-ref-6)